

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و هشت شهریور ۹۴

مباحث مقدماتی ای که ما در هفته ی گذشته بحث کردیم تمام شد، البته ممکن است پیرامون مطالبی که عرض کردیم شبهات و اشکالاتی در ذهن آقایان باقی مانده باشد. و قاعده این گونه جلسات است که چون مطالب صورت مباحثه دارد لذا می بایست اگر اشکالاتی در ذهن آقایان وجود داشته باشد، آن اشکالات را مطرح کنند. برخی گفتند که یک مقداری از هیبت بحث مانع از طرح اشکالات می شود چرا که ممکن است متهم به تفکرات مخالف شوند. و لکن بنده در اینجا به شما تضمین می دهم که اینگونه نباشد چرا که بنای ما بر مباحثه است نه صرف بیان مطالب. لذا اگر شبهاتی درباره مطالب به ذهن عزیزان می رسد بی پروا مطرح کنند و خدای ناکرده بگونه ای نباشد که طرح مطالب ما باعث ایجاد شبهه و اشکال در ذهن عزیزان شود که باقی بماند بدلیل اینکه شما عزیزان پاسدار انقلاب هستید و هر اشکالی که در نظرتان می آید باید بررسی شود تا مسلح به استدلال قاطع بر مدعای خود که حفظ نظام اسلامی است، گردید. لذا از طرح اشکالات هر چند نسبت به مباحث گذشته دریغ نورزید تا به یک نتیجه مثبتی برسیم.

بحث ما چون مبنای ما بر بحث فقهی است نه در بحث کلامی و یا بحث سیاسی اجتماعی. و لکن در اطراف مباحث سیاسی اجتماعی مباحث چالش داری وجود دارد که در جای خودش باید مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد. و در لابلای نکاتی که ما عرض می کنیم ممکن است به آنها اشاره بشود، لکن مبنای بحث ما بحثی فقهی است و به همین خاطر ابعاد فقهی مسائل را عمدتاً مورد گفتگو قرار خواهیم داد نه جنبه های کلامی و یا سیاسی اجتماعی را.

در مقام تبیین موضوعات فقهی عنوان بحث؛ باید بگوئیم که مادر ذیل این موضوع ۳ مبحث داریم که از نظر فقهی باید این ۳ مبحث مورد بررسی قرار گیرند.

مبحث اول : جواز اقامه ی حکم در عصر غیبت:

تا الان به این نتیجه رسیدیم که اساساً چون حاکمیت، اختصاصاً فقط حاکمیت خداست و اجرای حاکمیت نیز بوسیله مذهب خداست که توسط وجود اقدس معصوم علیه السلام است محقق می شود. و در دورانی که معصوم در دسترس نسیت و در غیبت است آیا این تشکیل حکومت برای فقیه جامع شرایطی که از ناحیه معصوم بعنوان مرجع دینی مردم معین شده و امر فرموده اند به فارجمعوا الی رواة احادیثنا؛ آیا بعنوان یک مرجع این فقیه جامع شرایط حق تشکیل حکومت را داشته و تشکیل حکومت آیا جایز است یا نه؟

تشکیل حکومت در زمان غیبت و عدم حضور معصوم مبتنی بر قیام است و در خود ائمه علیهم السلام اگر می خواستند تشکیل حکومت دهند نیز مبتنی بر قیام بوده است.؟ و در مورد قیام امام حسین علیه السلام این بحث است که آیا قیام ایشان برای تشکیل حکومت بوده است یا خیر؟ و اگر برای تشکیل حکومت بوده وقتی که خود امام حسین علیه السلام می دانستند این قیام منجر به تشکیل حکومت نخواهد شد پس چرا قیام کردند؟ و اگر برای تشکیل حکومت نبوده است پس بنابراین امام برای تشکیل حکومت_ جز قیام کردن_ باید چه اقدامی را انجام می داده است!؟.

که در اینجا خیلی از افراد چون قائل شده اند که قیام امام برای تشکیل حکومت بوده است؛ لذا در نهایت خیلی مسائل را در علم امام مخصوصاً نسبت به مصائبی که به امام و یاران ایشان رسید را منکر شده اند. و اینکه ما می گوئیم امام می دانستند عاقبت قیامشان را قبول نکرده و می گویند که امام قیام کردند تا تشکیل حکومت دهند و در مقام قیام و تشکیل حکومت ایشان شکست خورده است و بر همین اساس خیلی دیگر از مباحث مطروحه در علم امام که مورد اتفاق ما است را به جهت توجیه این ادعای خود منکر شده اند.

در طرف مقابل خیلی افراد از قبیل مرحوم شهید آیه الله مطهری معتقد بودند که قیام اما برای تشکیل حکومت نبوده است بلکه به تصریح خود حضرت ایشان برای امر بمعروف و نهی از منکر و اصلاح امت قیام کرده اند. ایشان می فرماید: «اما حسین چرا نهضت کرد؟ چه احتیاجی دارد که ما بخواهیم از خودمان دلیل ذکر کنیم؟ حسین بن علی خودش دلیل نهضتش را بیان کرد، نه یک جا، نه دو جا و

نه ده جا. اگر نگفته بود ما حق داشتیم از پیش خودمان بیافیم. فرمود: «إِنِّي مَا خَرَجْتُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي» در کمال صراحت می گوید دنیای ما را مفسد گرفته است، امت جدم فاسد شده اند، قیام کردم برای اصلاح، من یک مرد اصلاح طلبم، «اريدُ انْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي»^۱ هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارم. امام حسین هدف نهضت خودش را روشن کرده است»^۲.

پس قیام ایشان برای امر بمعروف و نهی از منکر بوده است نه تشکیل حکومت و وقتی قیام برای نهی از منکر بوده است؛ چون نهی از منکر یک وظیفه و فریضه ی شرعیه است بر حسب نتیجه نمی تواند از وظیفه ی خودش سرپیچی کند و باید به وظیفه اش عمل کند و لذا سیدالشهداء علی رغم اینکه می دانست نتیجه امر چه خواهد بود آنجا که امام علیه السلام می فرمایند «كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جُوفًا وَ أَجْرِبَةً سُبَا»^۳ از عمل به وظیفه امتناع نورزید. این هم نظری است که بسیاری به آن باتوجه به بیانات خود حضرت استدلال کرده اند. علی ای حال تشکیل حکومت بدون قیام ممکن نخواهد بود و با این اوصاف آیا در عصر غیبت اگر قیام جایز نباشد پس باید تشکیل حکومت هم جایز نباشد؟! خوب در اینجا ما یک سلسله ادله داریم که قیام در عصر غیبت جایز نیست و بنابراین تشکیل حکومت نیز جایز نخواهد بود چرا که مبتنی بر قیام است! که البته از این ادله و مدلول آنها و استدلال هایی که در پاسخ به این نظریه بیان شده به طور مفصل در جای خودش بحث خواهیم کرد.

مبحث دوم: سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه :

حال این مسئله را از دو حیث باید مورد توجه قرار داد؛ یکی سیر تاریخی بحث ولایت فقیه در امور حسبه و دیگری سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه براساس ولایت عامه.

^۱ مقتل الحسین، ص ۱۵۶.

^۲ مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷، ص: ۱۰۸ (کتاب حماسه حسینی)

^۳ اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: ۶۱

و اینکه اصلاً نظریه ولایت فقیه از چه زمانی شروع شده است؟ و قدمت زمانی طرح این مسئله به چه دورانی برمی گردد. که در اینجا عده ای می خواهد اینرا اثبات کنند که اساساً بحث ولایت فقیه بیشتر از ۲۰۰ سال پیشینه فقهی ندارد و از زمان مرحوم نهادی؟؟؟؟ به این طرف وارد مباحث شده است. در مقابل عده ای دیگر می گویند که قدمت این بحث بیشتر از این است و مربوط به زمان مرحوم محقق کرکی _ محقق ثانی _ که زمان صفویه بوده است این نظریه مطرح شده است. مقدمتاً باید عرض کنم که معمولاً نظریه ها در فقه قدمتشان به خواستگاه آنها در فقه برمی گردد. برخی از نظریه ها به جهت اینکه موضوع مستحدثه است خوب طبیعی است که موضوع مستحدثه بر حسب اینکه موضوع تازه بوجود آمده است؛ نظریه و حکم شرعی _ آن نیز که بر اساس ادله و منابع شرعی و استنباطات و اجتهادات فقهی _ حاصل شده هم تاریخ و عمقش به همان سبقه مسئله مستحدثه بر خواهد گشت. حال اگر مسئله ولایت فقیه یک نظریه ای مبتنی بر مسائل مستحدثه دوران محقق کرکی بخاطر تشکیل حکومت توسط سلاطین صفوی باشد و چون حکومت به نام یک حکومت شیعی معرفی می شده مرحوم محقق کرکی می خواسته است تحقیق کند که ببیند آیا اذن به حکومت سلاطین صفوی بر مبنای ولایت فقیه صحیح خواهد بود. لذا به بحث و تحقیق پیرامون استنباط حکم این مسئله مستحدثه عصر صفوی در ادله شرعی پرداخته است. حال آیا بحث واقعاً این جوری بوده است؟ یا نه اینگونه نیست. یعنی نظریه ولایت فقیه در فقه یک نظریه ی اصلی و تاریخی است که محدود به یک سری مسائل مستحدثه نمی شود. و از آنجا که نظریه های اصلی در فقه حتماً باید به زمان معصوم منتهی بشوند و مبدأش زمان معصوم باشد. حال آیا نظریه ولایت فقیه مبدأ و مبنایش از زمان معصوم است یا از زمان معصوم نیست؟ که این یک مسئله ای مهمی است که نیاز به تتبع دارد. نظرمان این است که نظریه ولایت فقیه مبدأش به خود زمان معصوم برمی گردد چرا که این مسئله تحت عنوان ولایت فقیه در بین اصحاب ائمه مطرح بوده است و در زمان خود ائمه در عمل معصومین قبل از وجود اقدس امام زمان علیهم السلام و قبل از اینکه امام زمان علیه السلام توقیعی در این باره داشته باشند، مسئله حاکمیت و ولایت فقها و اصحاب ائمه مطرح بوده است و

بدان عمل می شده است که وجود مقدس ائمه معصومین علیهم السلام به نواب خودشان ولایت می دادند و این یک مسئله قابل تاملی است. که در زمان غیبت صغری و در زمان تاریخ اولیه فقه در بین فقهاء سلف مثل مرحوم شیخ و مرحوم سید مرتضی و مرحوم مفید و حتی قبل از آنها از زمان مرحوم مبرج این نظریه سابقه داشته است. که خود این هم بحث فقهی قابل تاملی در مسئله حکومت اسلامی است.

مبحث سوم: ادله اثبات ولایت فقیه از ادله اربعه و حدود و اختیارات ولی فقیه:

در این بحث در کنار استدلال به ادله اربعه برای اثبات ولایت فقیه از حدود و اختیارات ولی فقیه که در ادله شرعی بیان شده نیز بحث می کنیم. که آیا حدود و اختیارات ولی فقیه همان حدود و اختیارات امام معصوم است کما اینکه امام راحل رضوان الله تعالی علیه بر این نظریه بوده اند و به تعبیر ایشان کما کان للمعصوم علیه السلام فهو للفقیه؟ یا اینکه حدود و اختیارات ولی فقیه فقط محدود به امور حسبیّه است؟

تا اینجا کلیت مباحث فقهی بحث ولایت فقیه را لیست کردیم البته مباحث کلامی و سیاسی اجتماعی خودشان مجزا و مفصل می باشند که در موطن خودشان باید مورد بحث قرار گیرند. پس از بیان سرفصل های کلی این بحث وارد بررسی این عناوین می شویم. اولین عنوان جواز اقامه حکم در عصر غیبت است.

ما در اینجا ابتداءً بر این مبنا بحث را شروع می کنیم که جایز است اقامه حکم در زمان غیبت معصوم علیه السلام. چون نوع بحث دو گونه است؛

گاهی می خواهیم فقط به صورت مردد بحث کنیم و موضوع مفروغ عنه نداریم و بعنوان اصل موضوعی بحث نمی کنیم و فقط در پیرامون موضوع بحث می کنیم تا در نهایت به این نتیجه برسیم که آیا اقامه ی حکم در عصر غیبت معصوم علیه السلام جایز است یا نه؟

اما گاهی مسئله را بصورت اصل موضوعی طرح کرده و پیرامون آن به بحث می پردازیم. به این بیان که ما یک اصل موضوعی داریم و آن عبارتند از جواز اقامه حکم در عصر غیبت معصوم که بر

اساس جواز ادله اقامه ی حکم در عصر غیبت ادله را مورد بررسی قرار می دهیم و پس از بررسی اصل ادله در باب موضوع، ادله ی نافی و مثبتین جواز اقامه ی حکم در عصر غیبت را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

نوع رویکرد ما در این مسئله از نوع دوم است که ما آنرا براساس یک اصل موضوعی به نام جواز اقامه ی حکم در عصر غیبت بصورت پیش فرض طرح کرده و سپس به مفاد ادله بماهو ادله اربعه در این باب پرداخته و در نهایت به ادله طرفین و اشکالات هریک از طرفین بر نظریه دیگری در مسئله جواز اقامه ی حکم در عصر غیبت معصوم علیه السلام خواهیم پرداخت.

باتوجه به این نکته باید توجه داشت که وقتی براساس اصل موضوعی که بحث می کنیم طبیعتاً بحودث ما یک بحث فقهی خواهد بود و باید موضع ما نسبت به آن اصل موضوعی روشن باشد به اینکه این اصل موضوعی ما موضوعش چیست؟ ببینید "موضوع" بحث ما در این مسئله "حکومت در عصر غیبت" است و "حکم" ما هم، عبارتند از "جواز اقامه ی حکم توسط فقیه در عصر غیبت معصوم علیه السلام" است. پس حکم ما یعنی جواز_ مترتب بر موضوع یعنی "حکومت" در عصر غیبت است. و طبیعی است که این جواز به ادله اربعه باید ثابت شود حال چه به تمامی ادله یا به برخی از آنها. و در حوزه هر دلیلی که بر اثبات حکم برای موضوع می آوریم هم باید به دلیل نافی که مبتنی بر آن دلیل ما استدلال کرده اند توجه داشت و آنرا مورد نقد و بررسی قرار داد و شبهات و اشکالاتی را که نسبت به دلیل ما هست را بحث کرد و همچنین اشکالات و شبهاتی که ممکن است از ناحیه عزیزان حاضر در کلاس مطرح شود نیز باید بررسی و پاسخ داده شود.

• ادله بیان شده برای جواز اقامه حکم در عصر غیبت معصوم علیه السلام

۱- دلیل عقلی:

در مقام استدلال به دلیل عقلی اولین نکته توجه به مسئله قلمرو دین است. ۲ واقعیت وجود دارد که اقتضای ایندو واقعیت جواز اقامه حکم در عصر غیبت است بلکه بر اساس آنها ما به ضرورت وجود حکومت در عصر غیبت می رسیم.

یکی اصل قطعی قلمرو دین است و دیگری اصل جهان شمولی اسلام است. خداوند در قرآن در سوره "روم/ ۳۰" می فرماید: « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ». و اگر این دین، دین قیّم است آیا در قلمرو این دین حکومت وجود دارد یا نه؟! . که اگر گفتیم در قلمرو دین حکومت وجود دارد ، اقتضای دین قیّم این است که بعنوان آدم متدین به دین اسلام باید بگوئیم که حکومت لازم است مطلقاً و نمی توان این حکومت را در زمانی محدود کرد چون اگر دین قیّم شد باید تمام قلمروش تحقق پیدا کند . حال ممکن است مانعی برای تحقق شرایط وجود یافتن دین قیّم در خارج باشد مثل موانعی که از ناحیه مردم و یا قدرتهای مخالف در مقابله با دین قیّم بوجود می آید. اما چون دین قیّم است در شرایطی که مانعی نباشد یا امکان برطرف کردن مانع وجود داشته باشد باید تمام جوانب و قلمرو آن محقق شود. پس در درجه اول بحث در این است که آیا حکومت در قلمرو دین هست یا حکومت در قلمرو دین نیست که این خودش بسته به نگاه ما در موضوع قلمرو دین دارد؟ بحث بعدی ای که در اینجا مطرح است این مطلب است که آیا تمام حیطه ی زندگی ما در اختیار قلمرو دین است اعم از امور کلی و جزئی؟ یا اینکه تمام امور زندگی در حیطه قلمرو دین نیست بلکه فقط بخش خاصی از شئون زندگی در حیطه ی قلمرو دین است؟! این بحث اول است و مسئله حکومت هم از همین جا پیش می آید که آیا بحث حکومت داخل در قلمرو دین هست یا خیر؟. در مقام قلمرو دین بزرگترین نکته ای که از آن استفاده می کنیم آیه کریمه ی مذکور است و از همین جا مسئله پیش می آید. و اینکه خداوند در سوره بقره/ ۲ فرموده: " ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ " این مسئله پیش آمده که در اینجا اگر ما باشیم و آیه قرآن تمامی شئون زندگی ما که در ارتباط با جریان هدایت ما به طرف نقطه کمال خداگونگی و کمال عبودیت حق است در قلمرو دین خواهد بود! و هر چه که از شئون زندگی ما که در ارتباط عبودیت و بندگی خدا نیست بلکه در جریان مادیت و زندگی مادی ما هست از قلمرو دین خارج است. و یا به تعبیر دیگر هدایت انسانی که لاریب فیه هدی للمتقین این مقصد هدایت چیست؟ . مشخص است که مقصد

هدایت عبودیت است و لذا هر آنچه از شئون که در راستای کمال عبودیت ماست در قلمرو دین بوده و هر آنچه که در راستای کمال عبودیت بندگی نیست جزء قلمرو دین نخواهد بود.

اینکه مثلاً بدن انسان خسته می شود و نیاز به خواب و استراحت پیدا می کند؛ آیا این در راستای کمال عبودیت خداست؟ یا نه؟. گاهی مواقع ما تمامی امور را به صورت غیر مستقیم بخدا نسبت می دهیم که این بحث دیگری است اما در مانحن فیه که بحث هدایت و "هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" است به سوی خدا؛ خوابیدن بنده بخصوصه نقشی در جایگاه هدایت نخواهد داشت. و این نظریه درست نیست چرا که اگر آیه هدی للناس می بود حرف شما درست بود اما وقتی آیه می فرماید هدی للمتقین با توجه به اینکه خود تقوی از شئون دین است و هدایت نسبت به آن اشاره شده؛ و اینکه انسان باید متقی شود تا این کتاب آنها را هدایت کند و در نهایت آنها در قلمرو دین قرار بگیرند باعث می شود که خود تقوی هم جزء دین شود. یعنی در اینجا موضوع هدایت متقین است نه کل انسانها. و خود تحقق متقی شدن انسانها جزء قلمرو دین می شود و خود تحقق سوژه هدایت در قلمرو دین است نه خارج از آن. پس بنابراین هر آنچه که سوژه هدایت کتاب باشد در قلمرو دین خواهد بود. و تقوی یک بسته است که همگی شئون زندگی در این بسته قرار می گیرد. و وقتی همگی شئون دین در بسته تقوی گنجانده شد؛ همگی آن شئون بالتبع در دایره قلمرو دین خواهند بود.^۴ و از آنجا که احکام دین فقط حرام و اجب نیست تقوی نیز دارای مراتبی خواهد بود.

توجه باید بشود که بحث از تقوی ادامه دلیل عقلی بر جواز اقامه حکم در عصر غیبت نیست منتها برای تبیین قلمرو دین نیاز به این مقدمه داشتیم که در نهایت نتیجه را بدست آوریم. و اینها صغری و کبری هایی است که در مجموع به اثبات ورود حکومت در قلمرو دین برای اثبات جواز اقامه حکم در عصر غیبت می انجامد.

اشکال:

^۴ این مطلب با عبارات بالاتر استاد محترم منافات دارد.

اشکالی مطرح است که در آیه ای دیگر نزول قرآن بعنوان هدی للناس بیان شده. بقره/۱۸۵ « شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ » که در نتیجه کتاب را و شمول دایره قلمرو دین را متفاوت بیان کرده و نه تنها جنبه ی هدایت متقین را.؟

استاد: در این آیه نزول قرآن برای هدایت مردم مورد نظر قرار گرفته است نه نفس قرآن را و این آیه با آیه محل بحث قبلی در آیه ۲ بقره متفاوت است. چراکه قرآن را برای هدایت معرفی کرده است و در آنجا خود کتاب هدایت است و قلمرو کتاب و دین را در باب هدایت بیان می کند و تا تقوی نباشد اصلاً هدایت کتاب شامل فرد نمی شود. باید توجه کرد که یک وقت می گوئیم خود قرآن چه کاره هست و قلمرو آن کجاست؟ و یک موقع می گوئیم خداوند که قرآن را نازل کرده است مسئولیت هدایت را برعهده چه کسی گذاشته است؟ و بین این دو مسئله تفاوت است البته نه به معنای اینکه با هم تنافی داشته باشند بلکه به معنای این است که این دو آیه اشاره به ۲ جنبه مختلف قرآن دارد.؟

سؤال:

آیا بحث قلمرو دین بحثی درون دینی است یا برون دینی؟ به اینکه با آیات قلمرو آنرا باید مشخص کرد یا از ادله بیرونی باید استفاده کرد؟
توضیح استاد:

ببینید ما معتقدیم که این دین معرفش خودش است. توضیح اینکه ما گاهی می خواهیم اینگونه استدلال کنیم که برای اداره زندگی نیاز به دین داریم و این دین نیز برنامه ای را برای شئون آن بیان کرده. این یک نوع بحث است. اما گاهی اوقات می گوئیم این دینی که خدا برای انسانها نازل کرده چیست و حدود و معارف و قوانین آن تا کجاست؟ به تعبیر دیگر شما گاهی می گوئید که دین چگونه باید باشد؛ که اینرا از بیرون دین اثبات می کنید و گاهی می خواهید بگوئید که دین مثلاً اسلام چگونه هست؟ که این محل بحث ما قرار می گیرد نه صورت اول آن. لذا ما می خواهیم

قلمرو دین را با ادله ی درون خود دین و از طریق خود بیان دین اثبات کنیم که آیا قلمرو دین شامل حکومت هم می شود یا نه؟

حال در ارتباط بحث قلمرو دین و شئونی از زندگی انسان که دین شامل آن می شود ، عده ای از علماء بحثی را مطرح کرده و قائل شده اند به نظریه ای بنام منطقة الفراغ.

این نظریه به اختصار می گوید که ما در مثل مباحات جزء شئون دین نیست و آنها را خارج از دین دانستند. و این بخاطر اختلافی است در این مطلب که اصولاً آیا اباحه حکم شرعی است یا موارد مباح خارج از احکام و دایره دین است. که برخی گفته اند ما احکام خمسہ نداریم بلکه احکام اربعه داریم. یعنی اباحه را حکم نمی دانند. و اباحه را به جایی که شارع حکمی را بیان نکرده تفسیر می کنند. لکن این مطلب مورد قبول ما نیست و ما اباحه را اتفاقاً ترخیص الشارع می نامیم و این هم در روایات و هم در بیانات فقهاء ذکر شده است. و اینجوری نیست که اباحه حکم نیست زیرا خود ترخیص شارع حکم محسوب می شود. و لذا ما نمی توانیم بگوئیم که بخشی از احکام که مباحات باشند ، در حقیقت حکم نیستند و شارع به ما اجازه داده که هرگونه خواستیم عمل کنیم و این همان مواضع منطقة الفراغ است که عده ای قائل شدند. و ما مفصلاً به این بحث خواهیم پرداخت منتها اینکه اباحه حکم است یا نه؛ قطعاً می گوئیم که اباحه حکم است به دلیل نص روایات و بیان فقهاء که آنرا ترخیص الشارع نامیده اند. پس احکام خمسہ داریم نه احکام اربعه و خدا رحمت کند مرحوم آیه الله بروجردی که از ایشان نقل می کنند وقتی مطلبی را بیان می کرده اند فقط تکیه شان بر اقوال قدماء بوده است و اگر یک جایی به مجرد تینکه اختلاف نظری با اقوال قدماء پیش می آمد فوراً در آن مسئله احتیاط را رعایت می کرد حتی در مواردی که متاخرین اجماع می کردند بر جواز اما ایشان باز هم احتیاط می کرد و این طبق آنچه که شاگردان ایشان نقل کرده اند بخاطر آن بوده است که ایشان می فرموده چون قدماء به زمان معصوم نزدیک تر بوده اند لذا آنها تقریباً ذائقه اهل بیت علیهم السلام را نسبت به حلال و حرام را بهتر می فهمیده اند و متوجه می شده اند که حلال و حرام چه بوده است.

مؤید این بیان ایشان این نکته است که تعابیر قدماء در حلال و حرام غالباً تعابیری از احادیث است و عبارت ترخیص الشارع در کتاب مبسوط شیخ طوسی اگر مراجعه شود آمده که می فرماید رخص الشارع. و وقتی در روایت دارد ترخیص الشارع معلوم می شود که رخصت شارع خودش حکم است. بنابراین اگر مباحات واقعاً حکم است پس اصطلاح منطقة الفراغ به چه معناست؟ و اینکه آیا منطقة الفراغ منطقة الدعة هست یا اینکه منطقة الفراغ منطقة الدعة نیست؟. که انشاء الله در جلسه آینده به این مسئله خواهیم پرداخت.

و السلام علیکم و رحمة الله